



بازتاب بزّه رشوه در فرهنگ مردم (فولکلور) بخش دوم

محمد مهدی حسینی *

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَّاسٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

و این مثال‌ها را برای مردم سخن می‌داریم، باشد که آنان بیندیشند و

پند و اندرز گیرند. (سوره حشر، آیه ۲۱)

چکیده

در جستار پیش رو، بازتاب پدیده زشت اجتماعی و گناه دینی و بزّه مجرمانه رشوه^۱ در فرهنگ مردم (فولکلور) بررسی می‌شود، برای این منظور، در بخش نخست مقاله،^۲ پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه درباره اهمیت موضوع پژوهش، نخست به جستجوی معنای واژه رشوه و مترادفات آن، و پژوهش در ادب پارسی پرداختیم سپس اصطلاحات، زبانزدها، کنایات و لوتراها و عبارات و واژه‌های مجازی و استعاری و تکیه کلام‌های عامیانه، را بررسی کردیم اینک و در بخش دوم و آخر نوشته، پس از بیان مقدمه‌ای درباره نقش مهم مثلها از حیث مطالعات جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی، به سراغ امثال و حکم‌ها مربوط به مقوله رشوه دادن و رشوه ستاندن می‌رویم. و همچنین برخی از اصطلاحات و زبانزدهای جامانده از بخش نخست آورده می‌شود.

واژگان کلیدی:

رشوه، ادبیات مردم (فولکلور)، اصطلاح، زبانزد، کنایه، لوترا، مجاز و استعاره، تکیه کلام عامیانه، امثال، حکمت‌ها.

* کارشناس حقوق قضایی و وکیل بازنشسته دادگستری.

پست الکترونیک: hasani_law@yahoo.com

1. buy off

۲. بخش نخست مقاله در رویه‌های ۲۰۱ الی ۲۲۴ فصلنامه سال ششم شماره پانزدهم، زمستان ۱۳۹۵ منتشر شده است لیکن با عرض پوزش، ناخوشی نویسنده موجب تأخیر در انتشار بخش آخر (دوم) شد که اینک پیشکش خوانندگان ارجمند مجله می‌شود.



مقدمه:

«مثل» واژه تازی است و معادل پارسی آن «داستان» یا «دستان» است. و سابقه کاربردش، به دوره قبل از اسلام می‌رسد چنانکه «تمثیل» در آثار مانوی و در بندهش و «ارسال مثل» در کارنامه اردشیر بابکان دیده می‌شود و برخی آن را مقدم بر شعر و خط نویسی می‌دانند.

ضرب المثل‌های یک ملت هر چند قوانین اجتماعی آن به شمار نمی‌رود اما در عمل، معرف جهان بینی و بینش جامعه هستند و واکاوی و بررسی آنها به خوبی می‌تواند خلیات، عادات خوب و بد، فکر و اندیشه، حساسیت‌ها و یا علایق یک قوم یا ملت را نشان دهند، زیرا از نظر کارکرد اجتماعی مانند عرف جامعه، بیانگر رفتارهای بهنجار و نابهنجار و نیز پندارهای ارزشی و ضدارزشی پذیرفته شده مردم هستند. از این حیث چون از بطن جامعه درآمده و سینه به سینه گشته تا به ما رسیده و گوینده مشخصی ندارد، بیش از ادبیات رسمی و مکتوب (مانند شعر و نثر) تجلی‌گاه اندیشه‌های اجتماعی و آئینه تمام‌نمای جامعه و تاریخ یک ملت است^۱ و در عین حال گاهی خود حاوی برخی از قوانین اجتماعی نانوشته و عرف است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود^۲ و چون صرفاً بیانگر کنش‌های رفتاری و ارزشهای اجتماعی خاص مورد قبول جامعه اند؛ از این رو، با توجه به مفهومی که دارد می‌تواند در یک راستا و یا حتی ضدهم باشند و اثر ضرب المثل دیگر را خنثی کنند.

همچنین مثل‌ها، از یک نظر اهمیت وافر دارند، آنها سیره عملی مردماند، روش زندگی و اندیشیدن را می‌آموزند و وظیفه یکان اجتماع را در قبال مردم و حکومت معین می‌کنند و لذا دقیقاً نقش سخنان مؤثر و کارآمد پیشوایان و دانشمندان آن جامعه را برعهده دارند.

از سوی دیگر ما می‌بینیم که بسیاری از مثل‌های کهن، امروزه نیز ساری و جاری است. از این رو بسیاری از عادات و خلیات امروز، همان عادات و رسوم پدران و مادران و اجداد ما است و این نکته از نظر مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز قابل تأمل و توجه است زیرا روشن می‌سازد که ریشه برخی خلیات مردم تاریخی است. پس ضرب المثل‌ها، نه تنها آئینه زندگی امروز، بلکه پژواک و سند معتبری از فرهنگ عقاید، اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان نیز هستند. و از میان آنها می‌توانیم پایه‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی را درآوریم. تا نسل آینده با اتکا

۱. ذوالفقاری، ۳، ۱۳۸۶، ۱۵.

۲. همان، ۲۴.



به چنین ذخیره های فرهنگی بتواند به سنتهای پسندیده گذشتگان تاسی جوید و آنها را پیش روی خود قرار دهد و سنتها و هنجارهای منفی را از مدار زندگی خارج سازد. از این حیث مطالعه مردم شناسانه و جامعه شناختی و تاریخی امثال برای پژوهشگران، روشنگر و بازگوکننده بسیاری از حقایق اجتماعی و فرهنگی و نقاط کور تاریخ و فرهنگ باشد. چنانکه طرح مسائل اجتماعی مربوط به خانواده و مشاغلی که ترسیم کننده اوضاع کامل سیاسی و اجتماعی است، بیشترین حجم مثل ها را به خود اختصاص داده است از جمله این مشاغل، داروغگی و قضاوت است که اگر مجموعه مثل های مربوط به چنین مشاغل حساس را کنار هم بگذاریم می توانیم به روشنی ببینیم که به دلیل کنش های منفی حکومتگران سابق، چگونه این مشاغل نزد مردم منفور بوده و از جنبه های انتقادی و اجتماعی، تا چه اندازه از آنها به بدی یاد شده و شوربختانه به دلیل عملکرد تعدادی کمی از همین قشر، هم اکنون نیز همین رویه ادامه دارد.

همچنین در بخش نخست نوشته اشاره کردیم که فرهنگ عامه یکی از دانش های کارآمد و پربهره است. و اگرچه که بیشتر با ادبیات و زبان شناسی پیوند می خورد، اما بی گمان با انسان شناسی اجتماعی نیز در ارتباط است زیرا به شرح فوق به نوعی یافته های آن، بازتاب خواسته ها، روحیه ها، منش ها و آرزوهای پنهان جامعه و به مثابه قوانین نانوشته است، که به روشنی از بررسی شیوه زندگی مردم، فرهنگ گفتاری و انتظارات آن ها، معلوم می شود و می توان از این طریق به ژرفای فکر و گودی ذهن آنان رسوخ نمود. بنابراین پژوهش و آگاهی یافتن از آن ها به ما کمک می کند تا ببینیم کدام یک از آن ها در بردارنده دستوری بهداشتی، اخلاقی و انسانی است. ضمن اینکه یکجا کردن باورهای مشترک قومی راه خوانش را بر ما آسان و امکان خواندن های تطبیقی را ممکن می سازد،^۳ به این وسیله می توان از ناپایداری و نازرف نگری در امر قانون گذاری، دگرگونی های پی درپی و ایستای سیاست های فرهنگی؛ تصویب قوانین ناهماهنگ و بی سامان (خشونت زا)، نبود استراتژی برنامه ریزی و در نتیجه کاستی اثر عملکرد فرهنگ عمومی و کم رنگ شدن پایبندی به مبانی دینی و اعتقادی، و قانونی و بروز نابهنجاری های خانوادگی و اجتماعی جلوگیری کرد. از این رو پژوهش حاضر و مانند آن، که موضوعش بررسی یکی از تأسیسات یا پدیده های حقوقی در جامعه است، راه مطالعه حقوقدانان و سایر علمای اجتماعی را در این باره آسان و امکان بررسی های برهم نهاده و باهم سنج را فراهم می سازد.



بخش چهارم - امثال و حکمت‌ها

سوی آنچه در بطن بخش نخست مقاله آورده ایم (که از ذکر دوباره آن خودداری می‌کنیم)، حکمت‌ها و ضرب‌المثل‌های زیر، اشاره و گوشه چشم به همین کنش زشت اجتماعی دارد و یا لاقلاً یک موضع کاربرد آن درباره این عمل قبیح است:

- «آب آلو یادت رفته (نزه)» برای ریشه تاریخی مثل و زبانزد مزبور در احوال اعتمادالدوله نصرالله معروف به میرزا آقاخان نوری سیاستمدار فاسد، جاه طلب، چاپلوس و دسیسه چین دوران ناصری؛ که مهدبقلی هدایت وی را در باطن امر مسئول قتل بزرگمردی ملی کشورمان امیرکبیر (صدراعظم قبل وی) می‌داند،^۴ می‌خوانیم: «در مملکت داری به علت یبوست مزاج هر گاه که صبح‌ها آب آلو مصرف نمی‌کرد کار ارباب رجوع به زمین می‌ماند و آن روز به اوقات تلخی می‌گذشت. کسانی که فرمان حکومت جایی را می‌خواستند، روز قبل به پیشخدمت او یک هدیه و رشوه ای می‌دادند که مواظب باشد و صبح روز بعد آب آلو به میرزا آقاخان بدهد. چنان شده بود که اهل توقع، هر وقت کاری داشتند به هم دیگر توصیه می‌کردند که: «آب آلو یادت نرود».

- «آدم پولدار را به حبس (زندان) نمی‌برند»

- «آقای مفتش نباش تو خطش» سخن افراد معتاد و دزد و مانند آن به آژان یا مأمور، در وقت گیر افتادن که بخواهند از او هم خواهش گذشت نموده و هم پیشنهاد رشوه بکنند.

- آهار هرچه (چی ام) سفت باشد (باشه) آب شلش می‌کند (می‌کنه) شهری در ذیل این مثل گوید: نظر به تأثیر رشوه و مثل آن، که هر سخت کمان به درستی را سست می‌کند»

- «از این قدک قبایی؟» مانند: «از این نم‌ما را کلاهی است؟» یا: «ما را هم از این نم‌کلاهی؟» یا: «ما نیز از این نم‌کلاهی داریم» از این کار یا معامله به ما هم چیزی می‌رسد؟^۵

- «از خانه قاضی یک نان درآمد، سگش هم دنبالش بود».

- آذربایجانی: «از زیر سبیلش گذشته‌اند».

- «از شما (تو) عباسی^۶، از ما رقاضی» از تو پول دادن و از من کار و اطاعت کردن.

۴ . هدایت، ۱۳۴۱، ۵۳.

۵ . عظیمی، در داستان‌های امثال، از مثنوی الهی‌نامه‌ی عطار، ذیل مثل «از این نم‌ما، کلاهی» حکایتی نقل می‌شود که به موضوع بحث ما و نیز کاربرد دیگر مثل مزبور، پیوندی ندارد. ذوالفقاری، ۲، ۸۵.

۶ . عباسی (واحد پولی در دوران صفوی) برابر چهار شاهی یا یک‌پنجم قران سابق (ریال) بود (دهخدا، ج ۱، ۱۳۶) که تا اواخر دوران قاجار گفته می‌شد (عظیمی، ۴۹)



مانند آن: «از تو جو، از من دو». یا: «از تو کاه، از من راه» یا «از تو پول تموم دادن از من قر تموم دادن»، «از تو (شما) نازی، از ما نیازی» وارون ضرب‌المثل هم به کار می‌رود: «از شما رقاصی، از ما عباسی».

- «از قانون نترس، از قاضی ترس».

- «از هر چه بگذری طلب پول خوش تر است / پیغام اشرفی، سخن روح‌پرور است.» این مثل صورت دگرگون‌شده‌ای از مطلع غزلی زیبا از سعدی است: از هر چه می‌رود سخن دوست خوش تر است / پیغام آشنا، نفس روح‌پرور است. در ادبیات مکتوب، این مثل در سیاحت‌نامه ابراهیم بیک آمده است.

- «اسمشو نیار، خودشو بیار» هر چند این مثل داستانی دارد،^۷ که پیوندی با موضوع بحث ما ندارد، اما یکی از مواضع کاربرد این مثل همین جا است.

- «اشتباه تو کوزه عسل است.» یا: «اشتباه در دبه‌ی روغن است.» یا تاجیک‌ها: «اشتباه در سند نیست در کوزه عسل است» یا: آذری: «اشتباه در عسل سبو است نه در قباله‌ی من» یا: «در قباله اشکالی نیست اگر اشکالی باشد در سبوست» یا: «عیب در خیک شیر است» یا «ایراد تو دبه‌ی روغن.» هر چند مرحوم امیر قلی امینی در ذیل مثل عیب در خیک شیر است» گوید که آن، از مثل «خیک شیر شده است» گرفته شده و در همان موضع به کار می‌رود و جز آن معنی‌اش را نمی‌داند و از دیگران نیز نشنیده،^۸ ولی بی‌گمان نظر مزبور اشتباه است و میان دو مثل بالاتر تباطی وجود ندارد. در کتاب کوچه^۹ و نیز در فرهنگ‌نامه امثال و حکم ایرانی^{۱۰} و نیز داستان‌های امثال،^{۱۱} و جاهایی دیگر، روایت‌های مختلفی درباره ریشه این مثل آورده‌اند که نقل همه با وجود شیرینی آن‌ها، در حوصله این نوشته نیست، اما با توجه به آوردن این روایت در محاضرات راغب اصفهانی (متوفای ۳۹۶-۴۰۱ هـ.ق.)، و کهن بودن منبع مزبور، ما روایت مربوط به مثل را از کتاب نوادر ترجمه محمد قزوینی (متوفای بعد از ۱۱۱۷ هـ.ق.)، می‌آوریم: «شخصی بستوئی قُروت پر کرد و بر سر آن اندک روغن تعبیه نمود و برای قاضی بیاورد. سندی بر مراد او بنوشت و روز دیگر که حقیقت بستو

۷. سلطانی از همراهان در شکارگاه عقب می‌افتد و شبانه به خانه چادرنشینی می‌رود، به هنگام خواب رواندازی برای گرم شدن می‌خواهد و صاحب چادر می‌گوید: تنها پالان خری دارد و ... سلطان در پاسخ این مثل را گوید و نیز رج ش: به شهری ۱۳۷۰، ۶۵؛ دهخدا، ج ۱، ۱۷۷.

۸. امینی ۲، ۴۱۱.

۹. شاملوج ۲، ۵۱۶.

۱۰. خضرائی، ۱۳۸۲، ۴۶۱ و ۸۱۸.

۱۱. ذوالفقاری ۲، ۱۱۶ و ۱۱۷.



ظاهر شد قاضی با او گفت: آن قباله بیار که در آن سهوی شده است اصلاح کنم. گفت: در قباله هیچ سهوی نیست اگر سهوی شده است در بستوی روغن شده است.»
برخی همین داستان را ریشه ضرب المثل «کار از ته (بیخ) خراب است» می‌دانند، که مورد استعمال مردم بندر خمیر (استان هرمزگان) و نیز برخی از شهرهای دیگر است. در روایت مزبور، فرد اول پول را روی تاقچه می‌گذارد و وقتی به کنایه به قاضی می‌گوید «به خدا و طرف بالا نگاه کن» چون طرف دوم پول بیشتری زیر متکای قاضی گذارده است گوید: «کار از ته خرابین» یعنی از قسمت پایین متکا که پول زیر آن است خراب است. اما همین مثل عیناً در شمال کشورمان نیز به کار می‌رود که به لهجه آن دیار و به گیلکی گویند: «کار از بیجیر خرابه» (کار از پائین خراب است)، اما این ضرب المثل اشاره به داستانی دارد بدین شرح که روزی دو نفر بر سر مسأله‌ای دعوا داشتند و برای حل و فصل قضیه به نزد قاضی رفتند و برای اینکه نظر موافق قاضی را به سوی خود جلب کنند مقداری پول و جنس به عنوان رشوه به قاضی دادند، اولی مقداری کله قند با خود به محکمه قاضی برد و آن‌ها را بر روی تاقچه گذاشت و نفر دوم مقداری پول که از کله قندها ارزش بیشتری داشت در کنار پای قاضی گذاشت. نفر اول دائماً به قاضی می‌گفت قاضی سرت را بالا بگیر و خدا را در نظر بگیر و منظور او این بود که کله قندها توجه کن و در جواب آن مرد، قاضی که پول‌ها را دیده بود و ارزش آنها را خیلی بیشتر از کله قندها برآورد کرده بود در جواب مرد اولی گفت: سرم را بالا گرفتم و خدا را در نظر گرفتم، ولی کار از پائین خراب است.

- آذری: «اگر پول بدهی آخوند از مسجد بیرون می‌رود.» یا: «اگر پول بدهی ملاً درمی‌آید.»

- «اول می‌گذارند مشت آدم بعد می‌گذارند پشت آدم.»

- «(این هم) اهل بخیه است.»

- «اینجا اردستان نیست که باج به شغال بدهند.» یا: «باج به شغال (شاغال) ندادن (نمیده)» یا گیلکی: «باج به شهال ندم» (bâj bæ šəhâl nədəm) یعنی تسلیم هر آدم پست فطرت و ناجنسی نخواهم شد^{۱۲} و تو نتوان تر از آنی که به من زور و اجحاف توانی کرد^{۱۳} و معمولاً در جواب افراد اخاذ، گردن کلفت و زورگو استعمال می‌شود،^{۱۴} از جمله در موضع مخالفت با کارمند رشوه‌گیر به کار می‌رود زیرا مراجعه‌کننده را زیر

۱۲. فخرایی، ۱۳۹۴، ۷۱.

۱۳. دهخدا، ج ۱، ۳۳۱ و ۳۴۷.

۱۴. خضرائی، ۱۳۸۲، ۶۹۸.



بار ظلم و پول بی حساب و ناحق می خواهد که نباید داد،^{۱۵} و نیز به مخاطب سختگیر، بی گذشت، پول دوست و خسیس اطلاق می شود. همانند آن: «بار با وجود باج توقیف نمی شود» این مثل، وارون منظور گفته شده و در تعرض به کسی که در صدد باج خواهی و اخذ رشوه است، و همچنین گویند: «اینجا باج به شغال نمیدن». در خصوص ریشه مثل گفته اند که اردستان که باغهای زیاد انار دارد شبانگاه شغالان به باغ ها هجوم می آورند و انار باغ ها را ضایع می کنند. در این وضع باغداران برای اینکه شغالها به باغ حمله نکنند مواد غذایی و مقداری انار غیر قابل استفاده را پشت دیوار باغ ها می ریزند تا شغال ها مشغول خوردن آنها شوند و وارد باغ نگردند.

نویسنده ای تلاش بسیار کرده است تا به ضرب المثل فوق ریشه تاریخی بدهد از این روی اصطلاح واژه «شغال» را نادرست پنداشته و درست آن را «شغاد» می داند که در پیوند با داستان «رستم و شغاد» است که شرح آن در شاهنامه فردوسی به تفصیل آمده است. بر این اساس وقتی که شغاد به دامادی شاه کابل در می آید، انتظار داشت که برادرش رستم باج و خراج از شاه کابل نستاند و در واقع کابلیان باج به شغاد بدهند. اهالی کابل چون این خبر شنیدند از بیم سطوت رستم و یا از جهت آنکه شغاد را در مقام مقایسه با برادر نامدارش رستم مردی لایق و کافی نمی دانستند همه جا در کوی و برزن به هم می گفتند: «تا وقتی که رستم زنده است ما باج به شغاد نمی دهیم». نگارنده معتقد است که این اظهار نظر بر ظن و گمان صرف متکی است و نمی تواند مبنای صحیح علمی داشته باشد و لذا روایت خضرای بی بیشتر مقرون به واقعیت است.

- «این دیگر سهم حضرت قاضی است.»

- «با پا راه بری کفش پاره می شه، با سر کلاه» یعنی هر کاری خرج دارد.

- «باید خر کریم را نعل کرد» یا «خر کریم (آکریم) را نعلش کن (باید نعل کرد)»

یا گنابادی: «خر کریم بس نعل کنی» اصفهان، نایین: «خر کریمش جی نال گرت»،

گیلکی: «وا خره کریمه، نعل بکونی» (va xərəkəriə nal bukuni) مفتون همدانی

در بیتی زیبا به این عبارت چنین تمثیل کرده است: «خواهی همه جا اسب تو سرسُم

نزند / باید که خر کریم را نعل کنی». درباره ریشه تاریخی ضرب المثل در کتاب

داستان نامه بهمنیاری^{۱۶} داستان های امثال^{۱۷} و نیز کتاب دیگر همانام آن^{۱۸} و جاهایی

۱۵ . بهمنیار، ۱۳۶۱، ۶۷.

۱۶ . بهمنیار، ۱۳۶۱، ۲۲۷.

۱۷ . امینی، ۲، ۲۰۶.

۱۸ . ذوالفقاری، ۲، ۴۵۴ و ۴۵۵.



دیگر، روایت‌های مختلفی آمده است که مجال نقل همه نیست. از جمله گویند: کریم شیرهای دلک دربار ناصرالدین شاه قاجار خری داشت که همیشه بر آن سوار می‌شد و شکل و هیبت مسخره‌ای داشت. رجال برای اینکه از نیش زبانش وی در امان باشند هر کدام باج و رشوه‌ای به او می‌دادند و کسانی که حاضر نبودند به کریم چیزی دهند گاه به شاه شکایت می‌کردند شاه که قبلاً جریان قضیه و متلک کریم را از آن‌ها می‌پرسید و با صدای بلند قهقهه می‌زد، آنگاه در جواب شاکی می‌گفت: «به جای گله و شکایت برو خر کریم را نعل کن» یعنی چیزی به او بده تا از شر زبانش محفوظ بمانی. عبارت بالا به این مناسبت و از آن تاریخ ضرب‌المثل شده است. البته مرحوم امیر قلی امینی در داستان‌های امثال در این باره، دو داستان نغز و لطیف درباره ریشه این ضرب‌المثل گوید که بر اساس آن، این موضوع میان کریم شیرهای و «صاحب‌اختیار» از رجال ناصری رخ داده است. مانند آن: رفسنجانی: «باید در (دهان) داروغه را بست (بس)» یا «دم دهن داروغه را ببند». یعنی بزرگ شهر و رئیس اداره را به وسیله رشوه و تعارف و غیره ساکت و راضی کن و از دیگران بیم نداشته باش.

- «با مأمور دولت نمی‌شود در افتاد.» در تهران قدیم می‌خوانیم: «... وای بحال مسافر و صاحب باری که از پرداخت پول شیرینی ... خودداری ورزیده ناخن خشکی بکند. که اولاً بار و بنه او خالی شده از بسته و جعبه و عدل از هم گسسته پایمال خاک راه و دستخوش نابودی و تراج می‌گردید و ثانیاً ساعت‌ها بلکه روزها و هفته‌ها باید سرگردان و معطل گشته در مانده چاره‌سازی گرفتاری خویش بماند تا در آخر هم که باز به توصیه اهل خیری که راهنمائیش کند که: «با مأمور دولت نمی‌شود در افتاد و هر که با این گروه در افتد و افتد» و به عقل آوردن سر او که از نصفه ضرر برگشتن هم منفعت می‌باشد و ادا شود که چیزی هم اضافه بر خواسته اولی ایشان تسلیم نموده خود را خلاص بکند و در واقع هم چوب را خورده و هم پیاز را و هم جریمه».

- افغانی: «بدهم پاره، بخرم خانه».

- «برادری مان بجا، بزغاله یکی هفصنار» یا: «حساب حساب، کاکا برادر» شهری باف در باره مفهوم این مثلها در طهران قدیم، که آن را ذیل «حق و حساب» به معنای رشوه، اخاذی، جیب‌کنی آورده است گوید: «چه اسم بامسمائی ما ترا به جان و مال مردم آزاد می‌گذاریم تو هم طبق حساب و کتاب حق ما را بده، امری که در تمام شئون مأموران سنت باقیه شده بود!

- آذری: «بزن مهر را بگیر پول را»

- «بیداری پاسبان بی‌مزد / گنجینه برد به شرکت دزد» مانند آن: «مزدم نباشد، دزدم باشد.»
- «بی رشوه تلخ و بی‌مزه چون زهر و حنظلند / با رشوه چرب و شیرین چون مغز و شکرند» (ناصر خسرو)
- «بی‌مایه (پول) اگر رستم زال است ذلیل است»
- بختیاری: «پدر پدرت از پدر پدرم طلب داشت»
- سمنانی: «پدر و مادرش را به یک پول کاشی می‌فروشم»
- «پشت تلو، چماق ارچن قاضیه» (پشت تپه چماق ارچن قاضی است) هرچند این مثل ارتباط مستقیم با رشوه ندارد اما کرمانی های خوش ذوق، هرگاه به سبب رشوه خواری و زور و سوءاستفاده از قانون و تفسیر به رأی، حقوق مسلم خود را از دست بدهند و کسی حاضر نشود به دادخواهی آنها پاسخ بدهد از این ضرب المثل استفاده می‌کنند که بر هرج و مرج و بی قانونی دلالت می‌کند. و از این نظر در پیوند با موضوع نوشته است.
- «پول بده، آش بخور» یا: «تا پول ندهی آش نخوری» یا: «زر بده، آب نبات بخور» یا: «هرچه پول بدی آش می‌خوری»^{۱۹}
- «پول بده، زیر سبیل شاه نقاره بزن» «پول بده، و روی سبیل شاه نقاره‌خانه بساز بزن» یا: «با پول روی سبیل شاه (شا) هم می‌توان (میتونی) نقاره زد (نقاره بزنی) یا دماوندی: «با پول سر سبیل شاه نقاره خنه مسازه» این مثل نظر به نیروی رشوه نظر دارد؟! «پول به خود داری، رو به عالم.» معادل اردوی آن: «دولت کی یو هی کوسب سجده کرت هی»
- «پول را روی سینه مرده بگذاری (بزاری) برایت (برات) ابوعطا می‌خواند (میخونه)» هنگامی گفته می‌شود که بخواهند تأثیر رشوه یا آنچه را به‌عنوان کاراندازی به دیگری داده می‌شود، بیان کنند. یا در جواب کسی که شک از اصلاح کارش وسیله پول یا قبول رشوه از شخص مورد نظر دارد، گفته می‌شود. مانند آن: «پول را جلوی دماغ مرده بهمه برای فرد پولدار سرتعظیم فرود می‌آورندگیری زنده می‌شود» یا: «پول را روی کفن مرده بکشی زنده می‌شود»
- «پول داری رفیقتم، قربون بند کیفتم» یا: «قربون بند کیفتم تا پول داری رفیقتم» و: «تا پول داری رفیقتم قربون بند جیفتم». عاشق بند کیفتم تا پول داری رفیقتم»



هر چند کاربرد غالب مثل انتقاد از دوستی‌های مادی است اما یک موضع آن نیز درباره رشوه است.

معادل این مثل، عرب زبانان گویند: «حَبِّكَ نَافِعِي وَ لَوْ كُنْتَ عَدُوِّي» و در میان اردو زبانها گفته می‌شود: «رکابی هی جب تک بهات، میرا تیرا ساته» (تا وقتی که استفاده باشد مردم همراهند و در نداری هیچکس آدم را همراهی نمی‌کند).

- انگلیسی زبانها: «A full purse has any friend».

- سرخه‌ای: «پول زیرش گذاشت»

- «پول، حلال مشکلات است» یا «حلال جمیع مشکلات است اسکن» مانند

آن: پول قاضی الحاجات است» یا: «پول یکی از اسم‌های ستار العیوبه». همچنین چون وسیله و ابزار کارگشایی است به آن «فتح اله» (fathollâ) و نیز در کنار پارتی و پرویی (پ. پ. پ.)، حل المسائل هم گفته می‌شود.^{۲۰} یا این بیت از جمال الدین قزوینی که خود مثل سایر است: «ای زر تو خدا نه ای ولیکن به خدا / ستار عیوب و قاضی حاجاتی» یا: «لولا التقی لقلت جلت قدرته» (اگر پرهیز کاری نبود، بی‌گمان میگفتم قدرت و مرتبه آن [یعنی زر] بزرگ و والاست^{۲۱} این مصراع از قصیده‌ای است که در مقامات حریری (ص ۳۰) در مدح زر آمده است. و نیز این بیت از وحشی بافقی: «بود بر زر مدار کار عالم / به زر آسان شود دشوار عالم». و نیز مثل تازی دیگری است: «الرشوه رشا الحاجات» پاره دادن، رسن (مایه دست یافتن به) نیازهاست^{۲۲}. و مانند آن: «با پول همه کار می‌توان کرد» و نیز درباره ارزش و هنرگره‌گشایی پول میان تهرانی‌ها مثل سایر است: «بتول و چی رام می‌کنه؟ پول».

نظم: ای پول تو دافع همه آفاتی / چون لطف ازل بانی هر خیراتی // هر چند خدا نی‌ای ولیکن به خدا / فریادرسی و قاضی الحاجاتی. و نیز: «نعم الرقی الرشا» چه نیکو افسون و مایه ترقی است رشوه دادن. بسنجید این سخن از راغب در محاضرات (۱/۱۹۷) و مثل تازی را با مطایبه‌ای از عبید زاکانی که در فصل سوم رساله «التعریفات» به زبان طیبیت و هزل و با مهارت خاص و زبان شنگ چنین ترجمه کرده است: «الرشوه: کارساز بیچارگان».

- «تا تو رشوت نستدی بیننده‌ای / چون طمع کردی ضریر و بنده‌ای» این مثل و حکمت در دفتر دوم مثنوی مولانا آمده است. در این داستان از فردی قاضی یاد می‌شود

۲۰. اکرامی.

۲۱. حسین شاه، فقهی.

۲۲. حسین شاه، ۹۵ و نیز منتسب به ابوالفتح بستنی، به نقل از ابن خلکان، وفیات، ج ۲/۲۴۳، چاپ تهران و نیز از البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج ۱۱، صفحه ۳۹۶ و (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ۲۶۲).

که به هنگام انتصاب در شغل قضا می گریست و دستیارش علت گریه نمودنش را می پرسد و گوید: «این نه وقت گریه و فریاد تست/وقت شادی و مبارک باد تست.» مولانا از زبان قاضی مزبور، مهمترین آفت و اشکال قضا را این می داند که قاضی در میان مجلس رسیدگی، فردی جاهل و بی خبر از احوال طرفین دعوی و موضوع نزاع است و بایستی که او میان خصمان که - هر دو عالم و آگاه به موضوعند - حکم راند: «گفت آه چون حکم راند بی دلی/در میان آن دو عالم، جاهلی /// آن دو خصم از واقعه‌ی خود واقفند/قاضی مسکین چه داند ز آن دو بند /// جاهل است و غافل است از حالشان/چون رود در خونشان و مالشان» اما نایب آگاه و خردمند قاضی به کنایه از قاضی به عنوان «شمع ملت» یاد می کند: «گفت خصمان عالم اند و علتی/جاهلی تو، لیک شمع ملتی» و علت آن را بی غرضی و بی طرفی و ذینفع نبودن او در موضوع مختلف فیه می داند، در حالیکه خصمان به متابعت از نفس زیاده خواه و علت افزون طلبی بر دیده شان حجاب و تاریکی است و علم شان سودی برای خود و مردم ندارد: «ز آنکه تو علت نداری در میان/آن فراغت هست نور دیده گان /// و آن دو عالم را غرضشان کور کرد /علمشان را علت اندر گور کرد /// جهل را بی علتی عالم کند/علم را علت کژ و ظالم کند.»

آنگاه وی مهم ترین بلا و آفت این بی غرضی و بی علتی را رشوه ستاندن می داند: «تا تو رشوت نستدی بیننده‌ای /چون طمع کردی ضریر و بنده‌ای /// از هوا من خوی را وا کرده‌ام/لقمه‌های شهوتی کم خورده‌ام /// چاشنی گیر دلم شد با فروغ / راست را داند حقیقت از دروغ.»

- لری: «تا سگ دمش تکان می خورد و بچه چشمش می بیند، باید به آن‌ها داد.»
- «تا نقدی ندهی بضاعتی نستانی»
- رامسری: «تبرش را تیز کردم» .
- «تبرک از در قاضی چو باز آوردی / دیانت از در دیگر برون شود ناچار.»
- «(ز) تعارف کم کن و بر مبلغ افزای»، مانند: «از بارک‌الله قبا‌ی کسی رنگین نمی‌شود». یا «بارک‌الله برای کسی نان نمی‌شود» یا: «به بارک‌الله شکم آدم سیر نمی‌شود» یا «از بارک‌الله بارک‌الله ران کسی گنده نمی‌شود» یا: «بارک‌الله حرف نشد، بگو صابونش را بده» یا: «از بارک‌الله بارک‌الله ک... کسی گنده نمی‌شه» و مانند آن: «تعریف نون و آب نمی‌شه» معادل عربی مثل: «القفص المزخرف لا يطعم الطیر».
- مازندرانی: «تکه، قفل دهان است» یا «تیکه دهان را می بندد» یا «تکه لب بند است، وصله ک... بند است.»



- لکی: «جهنم را برای خودش با جوالی خرید.»
- مازندرانی: «جیه نم و جواله خریته» جهنم را با جوالی خرید این مثل نیز کنایه از رشوه خواری است. گویند: روزی فقیری و ثروتمندی بر سر مالی شکایت به قاضی بردند. مرد با نفوذ از قبل جوالی به همراه اندکی نقدینه برای قاضی فرستاد. روز محاکمه با وجود حق مسلم مرد فقیر، قاضی رأی به سود مرد منعم داد. مرد فقیر دست از پا درازتر به خانه برگشت. زنش پرسید: طرف چکار کرد؟ مرد فقیر گفت: «هیچی جیه نم و جواله خریته.»

- مولانا در مثنوی بیتی دارد که خود مثل سایر است: «چون دهد قاضی به دل رشوت قرار / کی شناسد ظالم از مظلوم زار»
- «چه کنم، مرکزبان رشوه خورند / همگی کاسه بر و کیسه برند» (ایرج میرزا)
- «حاکم شرعی که بهر رشوه فتوی می دهد / کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر» (پروین اعتصامی)

- «حمام بروی تر نشوی» یا: «هش (=هیچ) حمام (حموم، حمومی) بی عرق نمی شود (نمی شه، نیست)» یا: «در حمام درآیی بی عرق نمی مانی» یا: «حمام رفتن بدون عرق کردن نمی شه» یا: «حمام بی عرق نمی شود و آسیای بی کلت کلت^{۲۳}». همان طور که ممکن نیست کسی حمام برود و عرق نکند یا آسیای بگردد و صدا ندهد، از پیش بردن کار بی رشوت و اقدام به امر بزرگ و مهم بدون سروصدا ممکن نیست. یا: رفسنجانی: «می خوا از آب رد بشه یا شم ترنش.» می خواهد کسی از کار او سردر نیاورد، می خواهد تبرئه شود و پول هم خرج نکند. یا «تو آب رفتن، تر شدن دارد.» هر خواهش و خواستن توانی دارد.

- لاری: «حموم بی عرق نابو» (Aamūm bi araq nābü) حمام بی عرق نمی شود، در این کار دادن رشوه ضروری است. مانند آن: «زاییدن بی درد نمی شود.» و احمد اخگر شاعر معاصر گوید: «بی عرق حمام هرگز دیده‌ای.»

- «خمیر بی مایه فطیر است» بدون خرج کردن کارها از پیش نمی رود بدون رشوت منظور انجام نپذیرد. بی زحمت و خرج، انتظار بیهوده است که زیادتر نظر به لزوم پرداخت رشوه است. یا: «شل کن سرکیسه که بی مایه فطیر است.» یا: «بی مایه فطیره (است)» مانند: «نان (نون) بده، فرمان (فرمون) بده.»

- «درسته (درسه) مقبولم، اما گرو پولم». قند و نمک در ذیل این مثل آورده است:

۲۳. ذوالفقاری، انوری، دهگان - کلت کلت، صدای آسیاب هنگام چرخش است. دهگان.

«زیبایی بدون هنر نان‌و آب نمی‌شود». اما بی‌گمان یک جای کاربرد، موضع بحث است. - «دزد رهن، دزد نادان است. راحت پشت میز / دزد دانا، دزدی از مجرای قانون می‌کند». این مثل نظر به دزد رسمی و کسی که از طریق قلم و قانون لخت می‌کند، دارد.

- «دزدی که رفیق قاضی شد فاتحه قانون خوانده می‌شود».

- «دست‌خالی، حرف نمی‌کند حالی».

- تاجیکی: «دلّم بر پولم خور».

- رفسنجانی: «دنش به گوز هوایی بند» یعنی همیشه در حال گرفتن چیزی هست همیشه پول می‌خواهد.

- «دنیا روی پول می‌چرخد.» مانند آن: «پول قدرت است» یا: «پول همه کار می‌کند» و معادل آن: «سر خر باش، صاحب زر باش» یا «پول داشته باش، کوفت داشته باشد»، یا: «زر داشته باشد، گر داشته باشد» یا به نقل از مجمع الامثال (ج ۱، ص ۱۷۳): «ثاداء وجه شافه الترغیس» (چهره‌ای مانند کنیز دارد که ثروت فراوانی آن را نورانی کرده است)،^{۲۴} و نیز: «به زر آسان شود، دشوار عالم»، یا: «هرکه را زر پیش است، حرف پیش است»، یا: سعدی: «هرکه را زر در ترازوست، زور در بازوست» یا: حافظ: «خوب‌رویان جهان صید توان کرد به زر» یا: سعدی: «آنکه بر دینار دسترس ندارد، در همه دنیا کس ندارد» یا: هرکه را کیسه گران، سخت گران‌مایه بود / هرکه را کیسه سبک، سخت سبک‌بار بود» و نیز: «الدراهم مراههم» (درهم‌ها، مرهم‌های زخم هستند).

- «دهان (دهن) سگ به لقمه دوخته به» مصرع دوم بیتی از سعدی است: «با بداندیش هم نکویی کن /» یا: «دهن سگ به استخوان بستند» مصرع دوم از بیتی از فیضی دکنی است: «حاسد از کلک من زبان لال است /» مانند آن: «سخنش تلخ نخواهی، دهنش شیرین کن» و نیز: بیرجندی: «سگ است و لقمه» یا: «دهن سگ را با پاره استخوانی می‌توان بست» و نیز رامسری: «سگ ر خاش گُل تود» (Saga re xas gak tavada) یعنی: برای سگ استخوان انداخت. این مثل از نماد (رمز و سمبل) واژه «سگ» بهره گرفته است که یکی از مواضع کاربرد آن دادن رشوه است. در فرهنگ زبانزدهای رامسر، واژه سگ، رمز و نماد عمومی زیاده‌خواهی، بی‌ارزش‌بودن و لج بازی ذکر شده است. همچنین به نقل از مجمع الامثال^{۲۵} معادل

۲۴. فقهی.

۲۵. مجمع الامثال، جلد اول، ص ۳۵۷.



تازی این امثال: «السودان بالتمر یصطادون» است (سیاه پوست‌ها به وسیله خرما شکار می‌شوند). پرروشن است که این مثل‌ها همه کنایه از «دهان بستن» است که ذکر آن گذشت.

- هزاره‌ای: «دهان ظالم با چرک بسته می‌شود».

- افغانی: «دهانش را خمیر گرفته» افغان‌ها در موضعی که فرد به دلیل اخذ رشوه یا داشتن عذری دیگر، خاموشی اختیار و از بیان حقیقت خودداری می‌کند این زبانزد (ونه مثل) را به کار می‌برند.

- «ده را (رو) می‌خواهی بچاپی کدخدا را (رو) ببین». یا: «(اول) کدخدا را ببین (بعد) ده را بچاپ». یا: «با ارباب (ملک ده) بساز، به ده بتاز» یا: «کدخدا ببین و ده را بتاز» یا: «با کدخدا بساز ده را بتاز» یا: نیشابوری: «خاله‌اش را ببین، همه‌اش را بخور» یا: اندیمشکی و بختیاری: «ده دار را ببین، ده را غارت (چپاول) کن» یا: «ده را می‌خواهی بچاپی، کدخدا را ببین» یا: «کدخدا را (ر) دیده ده را (ر) چاپیده».

در بسیاری از روستاها و آبادی‌های ایران تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی کدخدا همه کاره و گاه مالک الرقاب آبادی بود و البته بعضی از کدخدایان محترم خصوصاً در روستاهای بزرگ واسطه بین دولت و مردم و به نوعی نماینده دولت بودند و امر مربوط به امنیت، خراج، حل و فصل دعاوی، سربازگیری و نظایر آن را به عهده داشتند و خدمات قابل توجهی نیز ارائه می‌دادند و در بعضی روستاها و خصوصاً در روستاهای دور افتاده، صعب‌العبور یا دارای شرایط خاص، کدخدایان به معنی واقعی کلمه مالک الرقاب آبادی بودند و «دیدن آن‌ها» که بیشتر تطمیع آن‌ها (رشوه دادن)، یا به ذهن تداعی می‌کند کار چندان مشکلی نبوده است. به قول شهری این مثل‌های همانند، دستور کار مملکت خوران است. و از آنها افاده معنای آموزش و نفع رشوه پردازی می‌شود و نیز گفته اند مقصود این است که برای هر کاری باید به اهلس مراجعه کرد و این که هیچ کار نشدنی نیست و با پول بسیاریا کارها توان کرد.

«دهن جیبی که گشاد شد، دیگر تنگ نمی‌شود» آن که به رشوه گرفتن عادت کرد،

دیگر نمی‌تواند رویه خود را دگرگون کند.

- «رشوه باعث شهادت امام حسین (ع) شد.» (ریشوه ایمام حسینین باشین کسدی) این مثل ترکی خراسان اثر سوء رشوه را بیان می‌دارد. با توجه به اینکه رشوه این است که مرتشی، پولی می‌گیرد تا حقی را ناحق نماید به روشنی معلوم است که در طول تاریخ، چنین پول‌های کثیفی، موجبات رخداد جنایات بسیاری را فراهم آورده

است. چنانکه نیم نگاهی به تاریخ اسلام نشان می دهد که بسیاری از بزرگان اسلام و ائمه معصوم (ع) با وسوسه کسانی به شهادت رسیده‌اند که با گرفتن پست و مقام و سکه برای تحقق اهداف شوم کافران قدم برداشته اند.

- انگلیسی: رشوه بدون در زدن وارد می شود.

(A bribe will enter without knocking)

- «رشوه دو سر را آباد می کند». پنداری در این مثل غیراخلاقی، جای آباد و خراب عوض شده باشد. در منظر بهره برندگان این مثل، از رشوه دادن و رشوه گرفتن، راشی و مرتشی هر دو سود می برند ولی بی گمان این کار ننگین، زیانش متوجه دیگران و حتی خرابی کشور است. مانند آن: «رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو کام روا.»

- آذری: «رشوه جهنم را درخشان میکند.» (روشوه جهنمی ایشثقلاندئرار) یا: رشوه خورها در جهنم زیادند. مانند: «زر به جهنم برد» و نیز: ترکمنی: «تامی قاپی سین بریم آچار.» (tam ghapisin berim achar) یعنی: رشوه (یا مال) دروازه دوزخ را می گشاید.

- کردی: «رشوه سنگ را نرم می کند.»

- «روغن در چراغش ریخته» به تازی: «صببت فی قندیله الزيت» کنایه عن الرشوه.

- «زاری به کار نیاید، بلکه زر باید»

- «ز تعارف (تارف) کم کن و بر مبلغ افزای» هر چند کاربرد غالب این مثل به هنگام

تمنای تخفیف از فروشنندگان است، اما در مقام مطالبه رشوه نیز به کار می رود.

- زر بر سر فولاد (پولاد) نهی آب شود^{۲۶} یا: «پول رو رو سنگ بذاری آب می شه»،

توجه این مثل نیز مانند بسیاری از امثال جمع آوری شده، در این نوشته، توجه دادن، به هنر و کاربرد پول است، و ظرافت و حکمت اندیشه نهفته در آن، این است که اگر

حرارت زر با پولاد و سنگ سخت چنین می نماید، بادل نرم چه می کند؟!!

- «زر نداری نتوان رفت به زور از در یار.» مصرع نخست بیتی از سعدی است:

«.../ زور ده مرده چه باشد زر یک مرده بیار.» مانند: «هر که زر ندارد، پر ندارد» یا:

«بی زر، بی پر.»

- «زر و زور و زاری، اگر با کسی کاری داری»، اگر می خواهی کسی به کارت

رسیدگی کند، باید زر و زور داشته باشی، و یا التماس و زاری کنی.

- «سر پیچ دوزاری گم شده» برای انجام کار و کسب رضایت او باید مبلغی به او بدهی.



- سمنانی: «سردماغش را خال گذاشته است.»
- «سر فتیله چرب می توان کرد» یا: «سر فتیله را چرب باید کرد» «سر فتیله را چرب می کند.»
- «شاهد قبا آبی شهادتش رد نمی شود.» مرحوم استاد بهمنیار ذیل این مثل گوید که: «رشوه و تعارف، شاهدی عادل و مقبول الشهاده است.» و در مثل بالا منظور این است که رشوه، کارساز است. اشاره به زمانی در قدیم دارد که دادن کله قند (که در کاغذی آبی رنگ پیچیده می شد) به عنوان تعارف یا رشوه مرسوم بود.
- بختیاری: «شیخ شیطان، ملای نکبت، کدخدای دزد و قاضی رشوه ای»
- «فرق است میان رقص و رشوه / من هدیه گرفته ام نه رشوه.»
- «قاضی به رشوت رضا (راضی)».
- کرمانی: «قاضی وقتی نون نمی لمبونه^{۲۷} ریش نمی جنبونه» یعنی قاضی تا رشوه نگیرد کاری صورت نمی دهد و به نفع طرف حرف نمیزند و نیز اشاره به افراد مال دوست دارد.^{۲۸}
- اصفهانی و ژاپنی: «قاضی رشوه گیر قبل از مرگ دیوانه می شود»
- «قاضی که (چو) به رشوت بخورد پنج خیار / ثابت کند از بهر تو ده (پنج / صد) خربزه زار»
- رامسری: «قاضی که دوجانبه باشد، آقای دزد در بهشت است»
- آستارایی: «قاضی که رشوه نگیرد منشی اش لاغر و مردنی است.»
- قشقایی: «قاضی گاهی به شاکی نگاه می کند، گاهی به دست شاکی.»
- «قاضی هم اهل بخیه است»
- کاشانی: «قاطر اگر گوش و دم تکان ندهد خر است»
- «قانون برای شکستن است» یا: «قانون برای تصویب است نه برای اجرا»
- «کار تهران به رشوه است و عشوه» این مثل بخشی از کلام موثرو نفثه المصدوری (نامهای) است از امیرنظام گروسی، اندیشمند و دانشمند بزرگ قرن ۱۳، عنوان بزرگ مرد تاریخ اصلاحات کشورمان: میرزا تقی خان امیرکبیر، که در آن از فقر و سختی معیشت خود نالیده است و در مطاوی آن گوید: «... کار تهران به رشوه است و عشوه، رشوه را مال ندارم و عشوه را جمال...»

۲۷. لمبوندن در لهجه کرمانی چیزی را از روی حرص و ولع با اشتیاق خوردن است.

۲۸. همان.

- «کاغذ لوق»^{۲۹} را تا چرب نکنند روشنایی نمی‌دهد»، چنانکه تا در کاغذی را چرب نکنند نور از آن داخل اتاق نمی‌شود، تا به قاضی یا مأمور دولت هم رشوه و تعارفی ندهند، همراهی و مساعدت نمی‌کند.^{۳۰}

- «کفم نه، سرم نه» یا: «کفم نه درم نه»: در برابر کار مزدم را بپرداز، اول پول بده بعد با من همبستر شو (حسینی پور، تارنما)

- آذری و ساوه‌ای: «کم بده زیاد التماس کن، زیاد بده کم التماس کن».

- «(که می‌گوید که) اسب داروغه جو نمی‌خورد؟»: یا: «اسب داروغه جو نمی‌خورد؟».

یا: «خر مشدی صفرم، جو نخورم راه نمی‌رم». یا: «اسب حضرت عباس هم جو می‌خواهد». یا «اسب سفید مگه جو نمی‌خوره؟».

- دارابی: «گر به را رضای خدا موش نیگیره» (gorbe rā rezāye xodā muš neygire) (گر به برای رضای خدا موش نمی‌گیرد) این مثل در فرهنگ رسمی هم کاربرد دارد و یعنی کسی بدون مزد و غرض شخصی برای کسی کاری نمی‌کند^{۳۱}

- «گواه چست و قاضی سست»: یا: «قاضی چست، مدعی سست» مانند: «دایه از مادر مهربان‌تر».

- «لقمه لقمه است»، «یعنی رشوه داد و سخن بدگو را بست که چیزی نگوید» یا: آذری: «لقمهی گلوگیری است» یا: «لقمه بقمه^{۳۲} است.» و به تازی: «الرشوه اشاء الحاجات» مانند: «سخن تلخ نخواهی دهنش شیرین کن».

- بختیاری: «مال مرد به رشوه، مال نامرد به جریمه» آذربایجانی: «دیوانه جریمه دهد، عاقل رشوه» (دلی جریمه وئر ره، عقللی رشوه) مانند آن: «دانا رشوه می‌دهد و نادان جریمه».

- «مأمور دولت است حقش را باید داد»

- «مرد آبستن و زن مردانه»

- مرگ را نتوان به رشوت از سر خود دور کرد^{۳۳} مصرع نخست بیتی از صائب تبریزی

است: «... / این نهنگ جان‌ستان را چشم بر اسباب نیست^{۳۴}، مانند: کرمانجی: «عمو عزرائیل حق و حساب نمی‌پذیرد».

۲۹. «لوق» در یا پنجره‌ای است که به‌جای شیشه، بر آن کاغذ یا پارچه زنند.

۳۰. بهمنیار.

۳۱. هاشمی.

۳۲. «بقمه» کلمه ترکی و به معنای گلوگیر و خفه‌کننده است.

۳۳. ذوالفقاری ۱، انوری.

۳۴. دیوان قهرمان ج ...، ۶۲۶.



- «مسلمانان مسلمونی نمونده، آجان بی رشوه باتوم خورونده!»
- «مکافات عمل از هیچ کس رشوت نمی گیرد»
- کردی: «ملاً ملاً خورش می کند، بامغز گردو او را خوش می کند»
- «مُهرمون هم خرابه» این زبازد و مثل برگرفته از نمایش آهنگین نوار «شهر
قصه» است که در متن آن، مسئول دولتی با آوردن این جمله، برای دریافت رشوه،
بهانه تراشی می کند و معنی مثل آن این است که مشکل به این سادگی که به نظر می
رسد نیست و مسایلی پشت پرده وجود دارد. مثال: از مراجعه کننده به ادارهای پرسند:
«تو که همه مدارکت جوهره، پس چرا کارتو راه نمایاندازند؟» پاسخ می دهد: «ای بابا، ما
مُهرمونم خرابه!»
- قمی: «نصفی از سر انبونه، نصفی از ته انبونه، باقیش را هم بده لُق لُقونه» واژه
آخری به معنای انعام و رشوه است.
- «نمی خواهم، اما بریز تو جیبم»
- «واکن کیسه، بخور هریسه» هریسه همان حلیم است
- رفسنجانی: «میآ دولش^{۳۵} چرب کنی». یعنی باید به او رشوه دهی تا کارت انجام گیرد.
- آذربایجانی: «وقتی رشوه از در وارد می شود، عدالت از پنجره فرار می کند».
- «هرآن جا که پاره شد از در درون / شود استواری ز روزن برون» (عنصری - ق ۵)
- کرمانی: «هر کس روغن و خرما بخورد، رسوا می شود»
- «همه آدما خریدنیاند، قیمتاشون فرق می کنه»
- کردی، کلهری، لری، لکی: «یا پشت پُر یا مشت پُر» برای رسیدن به مقصود یا
باید پشتیبان و حامی داشته باشی یا زر و دارایی مانند آن: «یا پشت یا مشت» صورت
سلبی آن هم به کار می رود: «نه مشت دارم نه پشت».
- «یک حمایت قاضی به (بهتر) از هزار گواه است» یا: «یک التفات قاضی بهتر از صد
گواه» یا: «یک عنایت (رعایت) قاضی به از هزار گواه (است)» «یک التفات قاضی بهتر
از صد دفاع» کاتبی گوید: «هدایت تو مرا خوب تر ز علم و عمل که یک عنایت قاضی به
از هزار گواه» مانند: «عناية القاضي خير من شهادة عدل». حسن بصری: «رأى القاضي
خير من شاهد عدل». ونیز: «والمرء لا يرتجى النجاح له / يوما اذا كان خصمه القاضي»
- «یک گوسفند پنج ساله یک قاضی پنجاه ساله را میخرد». (بئش یاشیندا قویون
اللی یاشیندا قاضی نی آلا ر) مراد آنکه با رشوه هر کسی را می توان خرید.

۳۵. دول (Dool): سطل، وسیله ای که مقنی ها با آن خاک و گل را از چاه بالا می آوردند. کاربرد این لفظ هنوز هم
در خراسان مانند تربت حیدریه و ... به کار می رود.

فهرست منابع

الف. کتاب ها و مقالات:

- ۱- آرزو سراج‌الدین، مثمر، به تصحیح ریحانه خاتون، پاکستان، ۱۹۹۱.
- ۲- امینی امیر قلی، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، بی‌تا.
- ۳- امینی ۲ امیر قلی، داستان‌های امثال، اصفهان، بی‌نا، چاپ اول بهمن ۱۳۵۱.
- ۴- انوری دکتر حسن، فرهنگ امثال سخن، جلد اول، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۵- بقایی دکتر ناصر، امثال فارسی در گویش کرمان، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۱.
- ۶- بهمنیار استاد احمد، داستان نامه بهمنیاری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۱.
- ۷- پرتویی آملی، مهدی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران، انتشارات مجله شهر و مردم و کتابخانه سنایی، ۱۳۵۳.
- ۸- پرتوی آملی مرحوم مهدی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۲، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۵.
- ۹- پرچمی حبیب‌الله، پس‌کوچه‌های فرهنگ، تهران، انتشارات فرهنگ ماهرخ، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۰- ثروت دکتر منصور و دکتر رضا انژابی نژاد، فرهنگ لغات عامیانه و معاصر، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول (ویرایش دوم)، ۱۳۷۷.
- ۱۱- جمشیدی پور یوسف، فرهنگ امثال فارسی، تهران، کتاب‌فروشی فروغی، ۱۳۴۷.
- ۱۲- حبله رودی محمدعلی، جامع التمثیل، تصحیح: دکتر حسن ذوالفقاری، تهران، انتشارات معین ۱۳۹۰.
- ۱۳- حجازی بنفشه، زن در مثل، تهران، فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- ۱۴- حسین شاه متخلص به حقیقت، خزینه الامثال (ترجمه منتخب مجمع الامثال)، به اهتمام احمد مجاهد، دانشگاه تهران، چاپ اول پائیز ۷۹.
- ۱۵- حیم سلیمان، امثال فارسی و انگلیسی، تهران، کتاب‌فروشی یهودا بروخیم،



۱۳۳۴.

- ۱۶- خداکریمی حسین، یادداشت روز «سمفونی خون»، روزنامه مردم سالاری شماره ۳۳۸۲ - ۹۲/۱۰/۱۹ ص ۱۶ (آخر).
- ۱۷- خدایار امیر مسعود، اندرزها و مثال‌های مصطلح در زبان فارسی، تهران، انتشارات خورشید، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۱۸- خضرائی امین (واله)، فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی، شیراز، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۹- الخُوَارِزْمِي، أبو بکر (محمد بن العباس)، الأمثال المولدة، ج ۱، ابوظبی، المجمع الثقافي، ۱۴۲۴ هـ (۱۴ نوامبر ۲۰۱۰ م).
- ۲۰- دهخدا علی اکبر، امثال و حکم، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۷.
- ۲۱- دهگان بهمن، فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۲.
- ۲۲- ذوالفقاری ۱ حسن، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، جلد دوم، انتشارات معین ۱۳۸۸.
- ۲۳- ذوالفقاری ۲ حسن، داستان‌های امثال، تهران، انتشارات مازیار، چاپ اول ۱۳۸۴.
- ۲۴- ذوالفقاری ۳ حسن، بازتاب مسائل اجتماعی در ضرب‌المثل‌های فارسی، فصلنامه نجوای فرهنگ، اداره کل پژوهش‌های رادیویی صداوسیما ج.ا.ا، سال دوم، شماره سوم، بهار ۱۳۸۶.
- ۲۵- رحیمیان، حسن، فرهنگ زبانزد‌های رامسر (سخت سر)، تهران انتشارات معین.
- ۲۶- زاکانی خواجه نظام‌الدین عبید، رساله دلگشا، به انضمام رساله‌های تعریفات، صد پند و نوادر الامثال، تألیف به تصحیح و ترجمه و توضیح آقای دکتر علی اصغر حلبی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۲۷- سعدی، متن کامل دیوان، به کوشش استاد دکتر مظاهر مصفا، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۲۸- سهیلی مهدی، ضرب‌المثل‌های معروف ایران، تهران، انتشارات شرق، چاپ یازدهم، ۱۳۷۱.



- ۲۹- شاملو احمد، کتاب کوچه (جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی)، جلد اول و دوم و هشتم، با همکاری آیدا سرکیسیان، تهران، انتشارات مازیار، چاپ دوم ۱۳۷۸.
- ۲۹- شکورزاده دکتر ابراهیم، ده هزار مثل فارسی، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۳۰- شکیبی گیلانی، جامی و علی محمد حق شناس لاری و پدram معزی قاجار پند و داستان یاب، تهران، نشویل، چاپ اول ۱۳۶۶.
- ۳۱- شهرانی عنایت‌الله، ضرب‌المثل‌های دری افغانستان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ۳۲- شهری ۱ (شعرباف) جعفر، قند و نمک - ضرب‌المثل‌های تهرانی، تهران، انتشارات اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۳۳- شهری ۲ (شعرباف) جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، جلد پنجم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.
- ۳۴- شهری ۳ (شعرباف) جعفر، طهران قدیم، جلد پنجم، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۳.
- ۳۵- صدری افشار غلامحسین، فرهنگ زبانزدهای فارسی، تهران، انتشارات مازیار، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۳۶- عظیمی دکتر صادق، فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۳۷- عفیفی دکتر رحیم، مثل‌ها و حکمت‌ها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، سروش، ۱۳۷۱.
- ۳۸- علمداری مهدی، فرهنگ عامیانه دماوند، تهران، انتشارات فیض کاشانی، تابستان ۱۳۷۹.
- ۳۹- علیخان، زیب النساء، اردو - فارسی ضرب‌الامثال، پاکستان، اسلام آباد، مقتدره قومی زبان، چاپ اول، ۲۰۰۳.
- ۴۰- عنصری بلخی، دیوان، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه سنایی، نوروز ۱۳۴۲.
- ۴۱- فتح نجات یحیی، عنوان نوشته: «ضرب‌المثل‌های کرمانی»، روزنامه کرمان امروز، شماره ۲۱۸۴ مورخه ۹۴/۴/۲۱.



- ۴۲- فخرایی ابراهیم، ضرب المثل ها و اصطلاحات گیلی، بازخوانی و ویرایش رو۴یا صفری پاسکه، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۴.
- ۴۳- فراهانی علی اکبر بن علی، نامه داستان، یا، امثال وحکم (نام کامل نویسنده: علی اکبر بن ابی القاسم بن عیسی بن حسن الحسینی)، تصحیح و تحشیه و تحقیق رحیم چاوش اکبری یسنای تبریزی، تهران.
- ۴۴- فقهی دکتر عبدالحسین و رضایی، ابوالفضل، فرهنگ جامع مثل ها و حکمت ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
- ۴۵- فیضی دکنی، دیوان، به تصحیح ای - دی - ارشد (با مقابله حسین آهی)، تهران، انتشارات فروغی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۴۶- قتالی سید عبدالجلیل، مجموعه ضرب المثل های مشهور بندر خمیر (هرمزگان)، شیراز، انتشارات ایلاف، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- ۴۷- قزوینی محمد صالح بن محمدباقر، نوادر (ترجمه کتاب مُحاضرات الأدباء و مُحاورات الشعراء و البُلغاء، تألیف: ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی)، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، سروش، چاپ اول ۱۳۷۱.
- ۴۸- الکیلانی تیسیر، و نعیم عاشور، معجم الأمثال المقارنه (انگلیزی - عربی)، بیروت، مکتبیه لبنان، ۱۹۹۱ میلادی.
- ۴۹- گروسی حسنعلی خان (امیرنظام)، پندنامه یحیویه، با مقدمه م. سعید وزیری، تهران، نشره نقره، ۱۳۶۶.
- ۵۰- لاله تیک چندبهار، بهار عجم، جلد سوم، به تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، انتشارات طلایه، چاپ اول ۱۳۸۰ تهران.
- ۵۱- محمد پادشاه متخلص به "شاد"، فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، بیژن ترقی، تهران، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۴۶.
- ۵۲- مدرس تبریزی محمدعلی، ریحانه الادب، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات خیام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- ۵۳- مراغه‌ای زین العابدین، سیاحت‌نامه ابراهیم بیک، به کوشش م. ع. سپانلو (از روی چاپ استامبول)، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴.
- ۵۴- معطوفی اسدالله، ضرب المثل ها و کنایات و باورهای مردم گرگان (مزندران)، تهران، ایمان، اپ اول، ۱۳۷۶.
- ۵۵- مؤدب بشیری رضا، امثال موزون در ادب فارسی، تهران، سازمان میراث

فرهنگی کشور، ۱۳۷۵.

۵۶- مودودی محمدناصر و زهرا تیموری، گزیده‌ای از ادبیات شفاهی تایباد، مشهد، نشر ماه چاه، ۱۳۸۴.
۵۷- مولوی، مثنوی معنوی، توفیق سبحانی، انتشارات روزنه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.

۵۸- میرزائیا دکتر منصور، فرهنگنامه کنایات، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.

۵۹- میرصالحی سید مهدی، ریشه‌یابی ضرب‌المثل‌ها، ماهنامه ره آورد گیل، (ماهنامه علوم انسانی، تاریخ)، سال دهم، شماره سی ام و سی و یکم، شهریور و مهر ۱۳۹۲.

۶۰- ناصر خسرو، دیوان، تصحیح استادان مرحوم مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۵، تهران.

۶۱- هاشمی، زینب السادات و محمود و مریم، نگاهی به ضرب‌المثل‌های شهرستان داراب، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۹۵.

۶۲- هدایت حاج مخبر السلطنه (مهدیقلی هدایت)، خاطرات و خطرات، نوشته تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۴۱.

۶۳- یآوری دکتر حسین، فرهنگ‌عامه، جلد دوم، تهران، انتشارات آذر، چاپ اول، ۱۳۸۸.

Mieder, Wolfgang and Stewart A. Kingsbury and Kelsie B. Press, 1992.

ب. تارنماها، کتابهای الکترونیکی و اینترنت

۱- ادیب آریا، تارنمای زبان و ادبیات فارسی، اصطلاحات عامیانه و ضرب‌المثل‌های امروزی زبان فارسی.

۲- اشرف صادقی دکتر علی، فارسی قمی، قم، انتشارات باورداران، ۱۳۸۰. (به نقل از تارنمای شهرقم = قمیا).

۳- تالار گفتمان اف دی ال، مجموعه ضرب‌المثل‌های فارسی.

۴- تارنمای انجمن‌های تخصصی پی‌سی (P30 World Forums) ضرب‌المثل‌های بومی و محلی ایران.

۵- جوادی عباس، تارنمای ضرب‌المثل‌های ترکی آذری (تورکی مثلر)



- ۶- حسینی پور رفسنجانی سید محمد، تارنمای ضرب‌المثل‌های عامیانه رفسنجان، بخش م ۳.
- ۷- رحیمیان حسن، فرهنگ زبانزدهای رامسر (سخت سر)، جلد دوم، تهران، انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۸۸ (به نقل از تارنمای سماموس).

تارنمای روستاهای ایران.

- ۱- تارنمای زبان و فرهنگ ترکان خراسان (خوراسان ترک‌ری‌نین دیل و کلت‌رلی).
- ۲- ضیائی سید احمد علی، کتاب نقض (مثل‌های نغز)، تارنمای مثل و عسل.
- ۳- تارنمای گناباد نور، دانشنامه گناباد اصطلاحات شیرین و ضرب‌المثل‌های قدیمی گناباد.
- ۴- احمدی مهدی، (گردآورنده و مترجم)، فرهنگ ضرب‌المثل‌های انگلیسی (کتاب الکترونیکی)، شهریور ۹۷.
- ۵- گنج کریمی مهدیه، مقاله: «ضرب‌المثل‌های کرمانی / مصداق‌های قرآنی»، وب‌سایت خبری تحلیلی هجرت نیوز.
- ضرب‌المثل‌های رامسری»، نشریه گیله‌وا (نقل از وبگاه سماموس).
- ۸- وثوقی محمد باقر، لار شهری به رنگ خاک (پژوهشی در زبان‌شناسی و تاریخ لارستان)، لار، موسسه نشر کلمه، ۱۳۶۹ (به نقل از زیر پورتال دانشگاه پیام نور واحد لارستان).

ویکی‌فقه

- ۱- تارنمای ویکی‌گفتاورد - ضرب‌المثل‌های آذربایجانی.

ج. اقوال و منابع شفاهی

- ۱- حسین زاده خاتون زینب، متولد ساری، فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی و معاون فناوری یکی از دبیرستان‌های قائم‌شهر (نقل شفاهی).